

نقش زنان در منازعات سیاسی دوره تیموری

علی غفرانی* / مصطفی گوهری** / سید هادی ذبیحی***

چکیده

زنان در تاریخ سیاسی ایران اغلب دارای جایگاه درخوری نبوده و نتوانستند نقش مؤثری نیز در فضای سیاسی نداشتند. اما، دوران مغولان و تیموریان از این لحاظ یک استثنا به شمار می‌آید. زنان در این دوران، نقش مؤثری در حوادث سیاسی ایفا نمودند و اشخاص قدرتمند و مشهور و ماندگاری از میانشان برآمدند. این زنان گاه در عرصه سیاست و نظامی‌گری وارد می‌شدند؛ گاه برای بر تخت نشاندن فرزند خود، دسیسه‌چینی و زمانی دیگر برای بخشش خطای بزرگان شفاعت می‌کردند؛ گاه سلاطین و شاهزادگان را به جنگ وامی‌داشتند و گاهی نیز سفیران صلح می‌شدند. پژوهش حاضر تصویری روشن و مستند از فعالیت‌ها و نقش زنان در تحولات سیاسی دوره تیموری به دست دهد. در این پژوهش، همسران، مادران، خواهران و دختران سلاطین تیموری حاکم در قلمرو ایران مورد توجه‌اند و همسران امیران و وزیران دربار که از خاندان تیمور نبوده و منابع نیز به آنان نپرداخته‌اند و نیز تیموریان هند، موضوع این پژوهش نیستند.

واژگان کلیدی

زنان خاندان تیموری، گوهرشاد آغا، خدیجه بیگم.

sjdmu529@um.ac.ir

gohari-fa@um.ac.ir

h.zabihi.64@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۳/۰۹/۱۴

*. دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد.

** استادیار دانشگاه فردوسی مشهد.

*** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد.

تاریخ دریافت: ۹۳/۰۲/۲۷

طرح مسئله

شاید اغراق نباشد اگر بگوییم مقام و اهمیت زن در عصر مغول، قابل مقایسه با هیچ یک از ادوار دیگر نیست. از این رو باید آن دوره را از این نظر، دوره‌ای استثنایی و خاص دانست؛ به گونه‌ای که این وضع، مردمان بیگانه عصر مغول همچون ابن بطوطه را به شگفتی و اعجاب وامی‌داشته است: «چیزی که در این بلاد مایه تعجب فراوان بود، احترامی است که درباره زنان خود داشتند. مقام زن در میان این مردم، بیش از مقام مرد است.»^۱ وی در جایی دیگر می‌نویسد: «مقام زن پیش ترک‌ها و مغول‌ها خیلی بلند و محترم است.»^۲ زندگی آزاد و بی‌پیرایه در دشت‌های وسیع، عدم وابستگی به خانه و سکونت در یک محدوده خاص - که زن را وادار به نشستن در خانه و مراقبت از فرزندان می‌کرد - و نیز به دنیا آوردن فرزند بر روی اسب و یا در حال کوچ‌نشینی و به‌ویژه اقتصاد قبیله‌ای که گرداننده اصلی چرخ‌های آن زن بوده، از جمله عوامل این قدرت و اهمیت بوده است. این در حالی است که در شیوه زندگی کوچ‌نشینی و قبیله‌ای مناطق دیگر، مانند زندگی اعراب در دوران گذشته، اهمیت زن تا به این پایه نبود.^۳

نقش فعال زن و اهمیت او در نزد مغولان به عنوان پدیده فرهنگی، در میان سایر ملل تابع مغولان نیز راه یافت، هرچند این سنت با توجه به فرهنگ و نظام اجتماعی هر منطقه تا حدودی دگرگونی یافت و نوعی بومی‌سازی در آن صورت گرفت.^۴

درباره نقش و جایگاه زن در تاریخ ایران پژوهش‌هایی صورت گرفته است. کتاب *زن در ایران عهد مغول* تألیف شیرین بیانی، از این جمله است. اما تألیف خاصی درباره زنان دوره تیموری در دست نیست. با این حال، درباره یکی از شخصیت‌های مقتدر و نیکوکار دوره تیموری، یعنی گوهرشاد آغا آثاری پدید آمده است. مدیرشانه‌چی در مقاله‌ای قدیمی با عنوان «گوهرشاد» به شرح فعالیت‌های سیاسی این بانو پرداخته، اما از اقدامات فرهنگی وی چندان یاد نکرده، بلکه توجه او تنها به مسجد گوهرشاد مشهد بوده است.^۵ اعظم جنابی نیز در مقاله‌ای با عنوان «شخصیت گوهرشاد»، بیش از آنکه به اقدامات متنوع وی بپردازد، وقایع سیاسی دوران شاه‌رخ را شرح داده است.^۶

۱. ابن بطوطه، *سفرنامه*، ج ۱، ص ۳۶۹.

۲. بنگرید به: همان، ص ۳۷۴ - ۳۷۱.

۳. بیانی، *زن در ایران عهد مغول*، ص ۷۹.

۴. همان، ص ۱۵۸.

۵. بنگرید به: مدیرشانه‌چی، «گوهرشاد»، *نامه آستان قدس*، ش ۳، ص ۱۰۹ - ۸۹.

۶. بنگرید به: جنابی، «شخصیت گوهرشاد»، *تاریخ پژوهی*، ش ۲۹ - ۲۸، ص ۱۱۸ - ۱۰۷.

نقش مهم و اثرگذار گوهرشاد مطمح نظر محققان خارجی نیز بوده است: رویمر،^۱ ثبات و آرامش دوره شاهرخ را تنها وابسته به شخصیت شاه ندانسته است. به باور او، در دربار هرات شخصیت های دیگری همچون گوهرشاد بودند که به همراه پسرانش و برخی مقامات عالی حکومت، برای استقرار و استمرار نظم در دولت تلاش می کردند.^۲ همچنین به گفته منز،^۳ گوهرشاد دختر غیاث‌الدین ترخان (یکی از یاران تیمور) بود. غیاث‌الدین چند تن از دختران خود را به شاهزادگان تیموری داده بود، اما بانفوذترین آنها گوهرشاد بود. این خانواده بیشتر گرد شاهرخ جمع شدند تا دیگر اعضای خاندان تیموری. وی از امرای منسوب به گوهرشاد یاد کرده که همواره از برجسته ترین سرداران شاهرخ باقی ماندند.^۴ اگرچه هیچ یک از این امرا از مقتدرترین شخصیت‌ها در اداره سپاه نبودند، به همراه یکدیگر مهم‌ترین گروه خانوادگی را تشکیل می دادند.^۵

حضور فعال زن در عرصه اجتماع، فرهنگ و سیاست دوره تیموری، شاید بیش از هرچیز معلول نگاه مردسالارانه به تاریخ، و غفلت از نقش و اهمیت زنان در ادواری است که امکانی برای حضور در عرصه اجتماع و بروز استعدادها و توانایی‌های خود داشته‌اند. در منابع تاریخی نمونه‌هایی از نقش و نفوذ زنان درباری در دوره تیموریان در سیاست و برخی دیگر از امور کشور دیده می‌شود. به طور کلی زنان عقدی و زنان حرمسرای تیمور به شیوه زنان مسلمان رفتار می کردند و رفتار آنان مطابق با عرف و عادات سابق ترکی و مغولی بود.^۶

زنان خاندان تیموری البته همواره ایفاگر نقش‌های مثبت نبودند و چه‌بسا مواردی از تنگ‌نظری‌ها، دخالت‌های ناروا و طرف‌داری‌های خودخواهانه - که تنها براساس نفع شخصی و فارغ از منافع حکومت و مردم بوده - قابل مشاهده باشد؛ چنان که دخالت‌ها و اعمال نفوذهای بیجای خدیجه بیگم پس از مرگ شوهرش حسین بایقرا، عامل اصلی در سقوط تیموریان شد.

از مهم‌ترین و اثرگذارترین زنان دوره تیموری می‌توان به این افراد اشاره کرد: در دوره تیمور همسرانش سَرای مُلک خانم، تومان آغا و عروسش خانداده، در دوره شاهرخ همسرانش گوهرشاد آغا و مَلِکَت آغا، در دوره سلطنت کوتاه خلیل سلطان همسرش شادملک آغا، و در دوره سلطان حسین بایقرا

1. Roemer.

۲. رویمر، ایران در راه عصر جدید، ص ۱۵۲.

3. Manz.

۴. منز، قدرت، سیاست، ص ۷۴.

۵. همان، ص ۶۸ - ۶۷.

۶. آکا، تیموریان، ص ۲۳۰.

نیز مادرش فیروزه بیگم و همسرانش بیگه سلطان بیگم و خدیجه بیگم. در ادامه به طور خاص نقش و اقدامات مثبت و منفی آنها در عرصه سیاست بررسی خواهد شد.^۱

فعالیت‌های سیاسی زنان خاندان تیموری را می‌توان در چهار حوزه خلاصه کرد که در پی می‌آید.

الف) میانجی‌گری و شفاعت

احترام و اعتبار زیاد زنان نزد سلاطین تیموری باعث پذیرفته شدن شفاعت آنان می‌شد. در دوره حکمرانی تیمور، زنان حرم اگرچه در امور کشوری دخالتی نداشتند، بارها موفق شده بودند با شفاعت خود، از شدت خشم تیمور در مجازات برخی بزرگان یا شاهزادگان بکاهند.^۲

سرای ملک خانم، همسر بسیار محبوب تیمور، در چند مورد برای شاهزادگان خطاکار شفاعت کرد. در سال ۷۷۳ هجری تعدادی از امیران ماوراءالنهر بر تیمور شوریدند که خیلی زود شکست خوردند و به اسارت درآمدند. یکی از این افراد، امیرموسی بود که چون سرای ملک خانم خواهرزاده او و آکه بیگی (دختر تیمور) نامزد پسر او بود، تیمور وی را بخشید.^۳ تیمور در اواخر عمر خود، پسرش میرانشاه را به علت بی‌کفایتی، از حکومت عراق و آذربایجان برکنار، و پسران او را به جای وی منصوب کرد. در سال ۸۰۶ هجری هنگامی که تیمور در حال بازگشت به سمرقند بود، یکی از پسران میرانشاه به نام ابابکر با واسطه سرای ملک خانم و یکی از امیران بزرگ سپاه، از تیمور تقاضا کرد تا پدرش را ببخشد و اجازه دهد که وی در بغداد نزد او بماند. تیمور این خواسته را پذیرفت و میرانشاه را به همراه مقادیر فراوانی هدایا و وجوه نقد روانه کرد.^۴ مورد دیگر مربوط است به شفاعت سرای ملک خانم برای نجات جان شادملک آغا؛ در سال ۸۰۷ هجری زمانی که تیمور از ازدواج پنهانی نوه اش خلیل سلطان با زنی دون پایه به نام شادملک آغا خبر یافت، دستور داد این زن را بکشند. خلیل سلطان که علاقه بسیاری به این زن داشت، مضطربانه نزد سرای ملک خانم رفت و از او یاری خواست. بدین ترتیب با وساطت سرای ملک خانم و حيله‌ای که وی به کار بست، تیمور از کشتن شادملک آغا صرف نظر کرد.^۵

تومان آغا دیگر همسر تیمور بود که گاهی در حق برخی بزرگان خطاکار شفاعت می‌کرد. در سال

۱. در مورد اقدامات بانوان تیموری بنگرید به: آکا، تیموریان، ص ۲۴۷ - ۲۴۶.

۲. بارتولد، الف بیک و زمان وی، ۵۷.

۳. یزدی، ظفرنامه، ج ۱، ص ۱۷۲.

۴. همان، ص ۴۰۶.

۵. همان، ج ۲، ص ۴۵۴.

۸۰۶ هجری پس از بررسی دیوان کرمان، مشخص شد امیرایدکو حاکم آن ناحیه، مبلغ هنگفتی به خزانه بدهکار است. با رسیدن این خبر به تیمور، وی بازرسان مالی را در پی تحقیق این قضیه فرستاد. در این میان تومان آغا که با امیرایدکو نسبت خویشاوندی نزدیکی داشت، میانجی‌گری کرد و در نهایت توافق شد که وی مبلغ صد تومان کُپکی^۱ به خزانه تیمور واریز کند و همچنان حاکم کرمان باقی بماند.^۲ شایان ذکر است که اغلب موارد ذکر شده، به چند سال پایانی حکومت تیمور مربوط می‌شود. احتمالاً وی در این سال‌ها به سبب غلبه پیری، قوت و اراده قدیم را نداشته و از همین رو خواسته‌های همسرانش مؤثر می‌افتاده است.

زنان گاهی در اختلافات سیاسی، میانجی‌گری کرده، دو طرف را به صلح فرامی‌خواندند. در این زمینه، میانجی‌گری همسر میرانشاه نمونه‌گویی است: در زمان مرگ تیمور در سال ۸۰۷ هجری تنها دو پسرش در قید حیات بودند. شاهرخ پسر کوچک‌تر (۸۵۰ ق)، حاکم خراسان بود و میرانشاه پسر بزرگ‌تر (د. ۸۱۰ ق) که جانشینی‌اش محتمل‌تر بود، در غرب ایران به سر می‌برد. عمر میرزا پسر میرانشاه تلاش کرد با دسیسه‌ای پدر و برادرش ابابکر را از میان بردارد و خود قدرت را به دست گیرد. در این میان اُرون سلطان خانیکه مادر این دو شاهزاده (ابابکر و عمر) رهسپار اردوی پسرش عمرمیرزا شد و او را به سبب مخالفت با پدر و برادر سرزنش کرد و پس از دو نوبت مذاکره طولانی، طرفین را به صلح و سازش راضی ساخت.^۳

گوهرشاد زن بزرگ شاهرخ، از جمله زنانی بود که در دوره سلطنت شاهرخ و بعد از آن، از نفوذ خود در جهت شفاعت خطاکاران استفاده می‌کرد. در سال ۸۲۰ هجری بایسنقر فرزند شاهرخ (۸۳۷ ق) و رئیس دیوان اعلی،^۴ وقتی متوجه خیانت مالی سید فخرالدین احمد وزیر شد، به شدت بر وی خشم گرفت. فخرالدین وزیر، تنها با شفاعت گوهرشاد توانست از مجازات سنگینی که در انتظارش بود، رها شود.^۵

میانجی‌گری و شفاعت‌های گوهرشاد در سال‌های پس از مرگ شاهرخ (۸۵۰ ق) نیز ادامه یافت. در سال ۸۵۲ هجری علاءالدوله و گوهرشاد از خراسان رانده شدند و برای مدت کوتاهی به سلطان محمد روی آوردند که در غرب ایران قدرت داشت. سلطان محمد در این زمان تدارک نبرد با

۱. هر تومان برابر با ۱۰ هزار دینار بود. کُپکی نوعی سکه بود که در زمان کپک خان (حک ۷۲۶ - ۷۱۸ ق) در ماوراءالنهر ضرب، و به نام خود او معروف شد. یک دینار نقره کپکی تقریباً ۸ گرم وزن داشت. (وثیق، دنانیر، ص ۱۴۱)

۲. یزدی، ظفرنامه، ج ۲، ص ۳۹۷.

۳. بنگرید به: کلاویخو، سفرنامه، ص ۳۲۱ - ۳۱۹.

۴. شریک امین، فرهنگ اصطلاحات دیوانی، ص ۱۴۲؛ منز، برآمدن و فرمانروایی تیمور، ص ۱۵۳.

۵. خواندمیر، دستورالوزرا، ص ۳۴۹.

جهانشاه (۸۷۲ ق) قراقویونلو را می‌دید که به‌تازگی قسمتی از قلمروی تیموریان را تصرف کرده بود. گوهرشاد چون از این امر آگاه شد، یکی از اشخاص سرشناس دربار شاهرخ را به عنوان سفیر نزد جهانشاه فرستاد و او را به صلح دعوت کرد. جهانشاه به سبب احترام بسیاری که برای گوهرشاد قائل بود، به درخواست او گردن نهاد و با سلطان محمد صلح کرد.^۱

گوهرشاد گاهی در حق امیران لشکر نیز شفاعت می‌کرد. برای مثال، در سال ۸۶۱ هجری سلطان ابراهیم (۸۶۳ ق) پس از بیرون راندن شاه محمود (۸۶۳ ق) از هرات، امرای او را تعقیب کرد و توانست تعدادی از آنان را دستگیر کند. از این میان، دو تن به نام های مَلِک قاسم و قَرامان به شفاعت گوهرشاد آزاد شدند و بقیه به قتل رسیدند.^۲

«مادر» در نزد قبایل ترک، مقام ارجمندی داشت. طبق یک سنت و عُرف سیاسی رایج در میان ترکان، آنان در گرفتاری‌های بزرگ، مادرانشان را برای طلب بخشش می‌فرستادند که اغلب مورد پذیرش قرار می‌گرفت.^۳ برای نمونه، در سال ۷۸۳ هجری تیمور به سبب نافرمانی مَلِک غیاث‌الدین کَرَت (۷۹۱ ق) بر آن شد تا شهر هرات را تسخیر کند. غیاث‌الدین که یارای مقاومت نداشت، تصمیم گرفت که تسلیم تیمور شود. وی برای در امان ماندن از خشم تیمور، مادر خود سلطان خاتون را به همراه پسرش پیرمحمد و اسکندرشیخی با هدایای فراوان به نزد تیمور فرستاد. تیمور از این فرستادگان به گرمی استقبال کرد و به سلطان خاتون اطمینان داد روابط دوستانه او و ملک غیاث‌الدین همانند گذشته ادامه خواهد یافت.^۴

نمونه دیگر در این زمینه، فیروزه بیگم مادر سلطان حسین بایقرا (۹۱۱ ق) بود. سلطان حسین در سال‌های نوجوانی مدتی را در خدمت سلطان ابوسعید (۸۷۳ ق) به سر برده بود. در همین اوقات، یکی از خویشاوندان نزدیک سلطان حسین بایقرا بر سلطان ابوسعید شورش کرد. همین امر باعث شد تا سلطان ابوسعید به شاهزادگان دیگر بی‌اعتماد شده، سلطان حسین را به همراه تعدادی دیگر از نزدیکانش در قلعه سمرقند زندانی کند. چون این خبر به هرات رسید، فیروزه بیگم به سرعت رهسپار سمرقند شد. او به التماس از سلطان ابوسعید خواست فرزندش را آزاد کند که سرانجام نیز خواهش او پذیرفته، و میرزا سلطان حسین آزاد شد.^۵ سال‌ها بعد، این اتفاق به شکلی دیگر برای سلطان ابوسعید تکرار شد. این بار، او بود که

۱. طهرانی، کتاب دیار بکر، ص ۲۹۶.

۲. سمرقندی، مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص ۸۰۰.

۳. مستوفی بافقی، جامع مفیدی، ج ۱، ص ۹۱.

۴. یزدی، ظفرنامه، ج ۱، ص ۲۳۵؛ حافظ ابرو، زبده التواریخ، بخش اول، ص ۵۶۳.

۵. خواندمیر، حبیب السیر، ج ۴، ص ۱۱۵.

پس از شکست در میدان نبرد، در بند گرفتار شده بود و مادرش - به همراه سیدصدرالدین ابراهیم قمی - به نزد امیرحسن بیگ (۸۸۲ ق) آق قویونلو می‌رفت تا از وی بخواهد پسرش را آزاد کند.^۱

ب) مشارکت در اداره امور کشور

در زمان حیات تیمور، زنان مشارکت بسیار کمی در اداره امور داشتند و فقط گاهی موفق می‌شدند از شدت خشم تیمور در مجازات شاهزادگان بکاهند.^۲ این مسئله احتمالاً دو علت اصلی داشت: اول آنکه تیمور روحیه اقتدارگرایی داشت و دخالت هیچ کس حتی نزدیکانش را بر نمی‌تافت. علت دوم به شیوه حکمرانی تیمور مربوط می‌شد که پیوسته دور از پایتخت و در حال لشکرکشی بود و این امر، به زنان حرمسرا برای دخالت در امور مجال چندانی نمی‌داد.

پس از مرگ تیمور در سال ۸۰۷ هجری همسرانش برای مدت کوتاهی فرصت یافتند تا به طور جدی در امور سیاسی مشارکت کنند. در این زمان، از آنجاکه هنوز تیمور جانشین مشخصی نداشت، امرای سپاه تیمور درباره چگونگی پیشبرد کارهای مختلف (از جمله امور مربوط به لشکر، جانشینی تیمور و حمل جنازه او به سمرقند) با همسران تیمور و به‌ویژه همسران اصلی او (سرای ملک خانم، تومان آغا و توکل خانم) مشورت می‌کردند و پس از تأیید آنان به انجام کارها می‌پرداختند.^۳

سرانجام خلیل سلطان (۸۱۴ ق) نوه تیمور، در سمرقند بر تخت سلطنت نشست. علاقه و اعتماد بسیار زیاد او به یکی از همسرانش به نام شادملک آغا، زمینه‌ساز دخالت‌های فراوان این زن در امور سلطنت شد و او را به ملکه اول دربار تبدیل کرد. شادملک آغا با اختیار تام و گشاده‌دستی، دارایی‌های خزانه را بین نزدیکان و افراد دلخواه خود تقسیم کرد؛ به گونه‌ای که خزانه تیمور که در طول ۳۶ سال لشکرکشی و فتح و غارت انباشته شده بود، در عرض چهار سال تمام شد.^۴ همین طور بر اثر حمایت‌های شادملک آغا، جمعی از مردم گمنام و دون پایه به ثروت و ریاست رسیدند^۵ که این امر بر امیران سپاه که سال‌ها در کنار تیمور جنگیده بودند، بسیار گران آمد و نارضایتی آنان را برانگیخت.^۶ در تاریخ تیموری نه پیش و نه پس از او، زنی را سراغ نداریم که تا این اندازه در اداره

۱. سمرقندی، مطلع سمدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص ۹۸۹.

۲. آکا، تیموریان، ص ۲۳۱.

۳. یزدی، ظفرنامه، ج ۲، ص ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۹۰، ۴۹۴ و ۴۹۶.

۴. همان، ص ۵۱۳.

۵. ابن عربشاه، زندگی شگفت‌آور تیمور، ص ۲۸۳.

۶. همان، ج ۲، ص ۵۱۶.

امور کشور، آشکارا دخالت و اعمال نظر کرده باشد.

ابن عربشاه درباره چگونگی دخالت‌های این زن، گزارش‌های دقیقی ثبت کرده است. به گفته وی، با بر تخت نشستن خلیل سلطان، تمام خدمتکاران شادملک نیز ارتقای درجه یافتند. بابا‌ترمش از خدمتکاران دونه‌پایه شادملک نیز به مقام دستورالممالکی رسید و رشته برخی امور را در دست گرفت؛ آن سان که به راحتی در دیوان و قضا و سلطنت دخالت، و امیران بزرگ را عزل و نصب می‌کرد.^۱ شادملک آغا که چشم دیدن حرمت و اعتبار همسران تیمور را نداشت، خلیل سلطان را واداشت تا هر یک از خواتین و سراری تیمور را به ازدواج یکی از فرماندهان سپاهش درآورد تا آنان از صمیم جان مطیع و هوادار وی گردند. بدین ترتیب همسران تیمور مجبور شدند با کسانی ازدواج کنند که از لحاظ شأن و رتبه، بسیار پایین‌تر از آنان بودند.^۲ این اقدامات شادملک به تدریج باعث نارضایتی مردم و بخش عمده‌ای از لشکریان و درباریان شد و زمینه سقوط زود هنگام شوهرش را نیز فراهم آورد. از این رو، همه منابع دوره تیموری به‌ویژه ظفرنامه یزدی، عامل اصلی سقوط خلیل سلطان را دخالت‌های ناستجیده این زن دانسته‌اند.^۳

گوهرشاد آغا همسر شاهرخ بدون شک مؤثرترین زن در امور کشوری روزگار شاهرخ بود. شاهرخ روحیه اقتدارگرایی تیمور را نداشت و در مقایسه با او تمایل بیشتری به تقسیم قدرت از خود نشان می‌داد. به همین سبب، در دوره طولانی حکومت او (۸۵۰ - ۸۰۷ ق) ایالات استقلال بیشتری داشتند و قدرت فردی نخبگان ایرانی و ترک نیز افزایش یافت.^۴ بارتولد مدعی است که در زمان شاهرخ، کشور را در حقیقت گوهرشاد، فرزندان وی و سرداران بزرگ اداره می‌کردند،^۵ اما این ادعا کمی اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد و دست کم نمی‌توان آن را درباره گوهرشاد به‌سادگی پذیرفت؛ زیرا شواهد تاریخی که نشان دهد خود گوهرشاد شخصاً فرمان صادر می‌کرده، بسیار اندک است. قابل‌اعتنا‌ترین شاهد تاریخی در این زمینه، گزارش فصیحی خوافی است که مدتی وزیر بایسنقر بود. وی به دلیل خطایی که مرتکب شد، گوهرشاد او را محکوم و مدتی زندانی کرد.^۶ با این حال، چون فرزندان و نوه‌های گوهرشاد منصب‌های مهمی داشته‌اند و بسیاری از سرداران سپاه شاهرخ (امیران ترخانی)

۱. ص ۲۸۳.

۲. یزدی، ظفرنامه، ج ۲، ص ۵۱۷.

۳. بنگرید به: همان، ص ۵۱۵ - ۵۱۳.

۴. منز، قدرت، سیاست و مذهب در ایران عهد تیموری، ص ۳۷.

۵. بارتولد، الف بیگ و زمان وی، ص ۱۲۸.

۶. فصیح خوافی، مجمل فصیحی، ج ۳، ص ۲۸۷.

برادران و خویشاوندان او بوده‌اند، می‌توان پذیرفت که وی زنی صاحب نفوذ بوده و به‌طور غیرمستقیم در اداره امور مشارکت می‌کرده است.

مشارکت زنان دربار در اواخر حکومت تیموریان، بیشتر رنگ و بوی توطئه و دسیسه‌چینی داشت. سال‌های آغازین سده دهم هجری، دوره ضعف تیموریان در ماوراءالنهر، و زمان قدرت یافتن ازبکان بود. محمد خان شیبانی (شیبک خان ازبک) در سال ۹۰۵ هجری پس از مشاهده اختلافات داخلی تیموریان و آشفتگی اوضاع سمرقند و بخارا، بر آن شد تا ماوراءالنهر را تسخیر کند. حاکم سمرقند در آن زمان یکی از شاهزادگان تیموری به نام سلطان علی میرزا بود. محمدخان شیبانی بیرون از سمرقند سپاه سلطان علی را شکست داد، اما موفق به تسخیر شهر نشد. محمد خان از آنجا به‌سوی بخارا لشکر کشید و پس از تصرف آن شهر، دوباره به قصد تسخیر سمرقند حرکت کرد. او که می‌دانست تسخیر شهر از راه نظامی بسیار سخت است، تصمیم گرفت کار خود را از راه حیل و نیرنگ پیش ببرد. در همین احوال، زهره بیگی آغا، مادر سلطان علی میرزا مخفیانه پیکی به نزد خان شیبانی فرستاد و با زبانی نرم و دوستانه پیغام داد که اگر خان او را به ازدواج خود درآورد، او نیز در عوض دروازه سمرقند را باز، و پسرش سلطان علی میرزا را با وی همراه خواهد کرد، اما به این شرط که هرگاه خان توانست شهرهای دیگری را تصرف کند، حکومت سمرقند را به سلطان علی واگذارد. محمدخان فرصت را غنیمت شمرد و نامه‌های عاشقانه‌ای به‌سوی زهره بیگی آغا فرستاد و به او اطمینان داد که شروط او را پذیرفته است. زهره بیگی نیز پسرش را قانع، و او را با خود همراه کرد و سرانجام سلطان علی دروازه را گشود. محمد خان شیبانی پس از ورود به سمرقند ابتدا سلطان علی را گرامی داشت، ولی مدتی بعد وقتی خاطرش از بابت تسلط بر شهر آسوده شد، او را کشت.^۱

خدیدجه بیگم در سال‌های پایانی حکومت سلطان حسین بایقرا (۹۱۱ ق) و به‌ویژه پس از مرگ او نفوذ سیاسی و قدرت بسیاری داشت. برای مثال، پس از مرگ سلطان حسین، دو تن از شاهزادگان تیموری به نام‌های ظهیرالدین بابر و جهانگیر میرزا که از ماوراءالنهر رانده شده بودند، برای جلب حمایت دیگر شاهزادگان تیموری به‌منظور مقابله با ازبکان راهی خراسان شدند و مردم خراسان نیز از آنان استقبال کردند. در این میان، جهانگیر میرزا بر اثر افراط در نوشیدن شراب به تب و اسهال گرفتار شد. در بین مردم شایع بود که «خدیدجه بیگم بر عادت قدیم، زهر در شراب داده است.» سرانجام این دو شاهزاده بدون دریافت کمکی از جانب هرات، بی‌نتیجه بازگشتند.^۲ احتمالاً یکی از علت‌هایی که شاهزادگان تیموری ماوراءالنهر نتوانستند از خویشاوندان خود در خراسان کمکی دریافت کنند،

۱. خواندمیر، حبیب السیر، ج ۴، ص ۲۷۸ - ۲۷۷.

۲. دوغلات، تاریخ رشیدی، ص ۳۲۶ - ۳۲۵.

عدم تمایل خدیجه بیگم به این کار بوده است. عبارت «عادت قدیم» نیز در این گزارش، جالب توجه است؛ گویی خدیجه بیگم پیش از آن، چند بار دیگر نیز در شراب مخالفانش زهر ریخته بوده است!

تلاش برای به قدرت رسانیدن نامزدهای خود

مؤثرترین و پیگیرترین فعالیت سیاسی زنان دربار تیموری، تلاش آنان برای تعیین حاکم و سلطان از میان فرزندان یا بستگان نزدیکشان بود. به سبب ارتباط مستقیم این تلاش‌ها با حوادث سیاسی دوره تیموری، منابع تاریخی این دوره به وضوح به این اقدامات اشاره کرده‌اند.

تیمور در راه لشکرکشی به چین در اترار به سختی بیمار شد و درگذشت. او کمی پیش از مرگ، طی وصیتی نوه اش پیرمحمد، پسر جهانگیر را به جانشینی خود منصوب^۱ و حاضران در اردو را به اطاعت از وی سفارش کرد.^۲ با این حال، کشمکش دامنه‌دار بر سر جانشینی درگرفت. عده‌ای از امرا و سرداران مستقر در تاشکند با خلیل سلطان بیعت کردند. همسران تیمور از جمله سرای ملک خانم و تومان آغا، با فرستادن نامه هایی به تاشکند^۳ توانستند امرای تیمور را در عمل به وصیت او، با خود همراه سازند، اما با این حال، خلیل سلطان توانست پیش از رسیدن پیرمحمد از غزنین،^۴ بر سمرقند دست یابد و به سرعت جایگاه خود را به عنوان جانشین جدش تثبیت کند.^۵

کلاویخو که به هنگام مرگ تیمور در راه بازگشت به اسپانیا بود، ستیزه‌های شاهزادگان تیموری در غرب ایران را از نزدیک دیده و اطلاعات خوبی درباره آن به دست داده؛ از جمله آنکه او به تمایل و تلاش‌های خانزاده (عروس تیمور) برای بر تخت نشاندن پسرش خلیل سلطان اشاره کرده است.^۶

شاخص‌ترین فعالیت سیاسی گوهرشاد در طول زندگی‌اش را می‌توان تلاش‌های پیگیر او برای بر تخت نشاندن نوه اش علاءالدوله و بعدها پسر او ابراهیم سلطان دانست. این تلاش‌ها چند سال پیش از مرگ شاهرخ (۸۵۰ ق) آغاز شد و تا زمان مرگ خود گوهرشاد در سال ۸۶۱ هجری ادامه یافت.^۷

۱. یزدی، ظفرنامه، ج ۲، ص ۴۶۶.

۲. همان، ص ۴۷۳.

۳. همان، ص ۴۸۵.

۴. حافظ ابرو، زبده التواریخ، بخش دوم، ص ۱۴۲.

۵. بنگرید به: یزدی، ظفرنامه، ج ۲، ص ۵۰۵ - ۴۸۶.

۶. کلاویخو، سفرنامه، ص ۳۱۸.

۷. سمرقندی، دولتشاه، تذکره الشعراء، ص ۴۵۷.

در تمام این سال‌ها، گوهرشاد و امرای ترخانی^۱ را می‌توان مؤثرترین وزنه سیاسی در کشمکش‌های جانشینی شاهرخ دانست.

گوهرشاد از سال‌های پایانی حکومت شاهرخ، مقدمات لازم برای این کار را فراهم می‌کرد. از جمله پس از مرگ بایسنقر در سال ۸۳۷ هجری منصب دیوان‌اعلی (مُهرزدن بر احکام و بَرَوَات)^۲ و سُیورغال‌های او (همچون شهرهای آستراباد، کاشان، شبانکاره و ساوه) به فرزندش میرزا علاءالدوله (۸۶۳ ق) رسید،^۳ بی‌آنکه دیگر فرزندان بایسنقر یعنی سلطان محمد (۸۵۵ ق) و ابوالقاسم بابر (۸۶۱ ق) چیزی به ارث ببرند.^۴

توجه و علاقه زیاد گوهرشاد به علاءالدوله، اعتراض دیگر شاهزادگان تیموری را در پی داشت. در سال ۸۴۵ هجری یکی از نوادگان جوان شاهرخ به نام عبداللطیف میرزا - که در هرات به سر می‌برد - با حالت قهر، دربار را ترک کرد و به نزد پدرش الغ بیک (۸۵۳ ق) در سمرقند رفت. رنجش خاطر او نیز به علت رفتارهای تبعیض‌آمیز مادر بزرگش گوهرشاد بود؛ «چه او به سبب افراط محبت که نسبت به امیرزاده علاءالدوله داشت، رعایت باقی فرزندان نمی‌نمود.» شاهرخ که علاقه زیادی به عبداللطیف داشت، دائماً به همسرش اعتراض می‌کرد که باعث شده او از نوه‌اش جدا شود. گوهرشاد چاره‌ای ندید، جز آنکه خودش به سمرقند برود و عبداللطیف را به هرات بازگرداند تا ماجرا خاتمه یابد.^۵

گوهرشاد برای جانشینی شاهرخ، نوه‌اش علاءالدوله (فرزند بایسنقر) را حتی بر دو فرزند شاهرخ، یعنی الغ بیک و محمدجوکی ترجیح می‌داد. محمدجوکی همواره در کنار پدرش بود و به او خدمت می‌کرد. با این حال گوهرشاد پیوسته اشتباهات ریز و درشت محمدجوکی را نزد شاهرخ بازگو می‌کرد تا بدین وسیله از محبوبیت او بکاهد.^۶

شاهرخ در سال ۸۴۷ هجری - درحالی‌که پیر بود - دچار بیماری سختی شد؛ آنچنان‌که بیم مرگ

۱. ترخان لقب و عنوانی عام بود برای تعدادی از امیران و اطرافیان خان‌های مغول و شاهان تیموری که از پرداخت مالیات و رعایت برخی تشریفات اداری معاف شده بودند. ظاهراً در دوره تیموریان، بازماندگان این ترخان‌ها طبقه یا گروهی از امیران را تشکیل دادند و صاحب قدرت و نفوذ زیادی شدند. (غفرانی، «ترخان»، *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۷)

۲. «برات» سندی تجاری است که به موجب آن کسی به دیگری دستور می‌دهد که مبلغ معینی را در زمان مشخص در وجه یا به حواله‌کرد شخص ثالث پرداخت کند. (محقق داماد، «برات»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*)

۳. سمرقندی، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، ج ۲، ص ۴۴۱؛ طهرانی، ص ۳۱۶.

۴. سمرقندی، *دولت‌شاه*، ص ۵۶۵.

۵. سمرقندی، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، ج ۲، ص ۵۰۷.

۶. نوایی، *حاشیه بر احسن التواریخ*، ص ۶۹۶.

او می‌رفت. محمدجوکی با شنیدن این خبر به سرعت از بلخ (محل حکومتش) رهسپار هرات شد. او خبر یافت مادرش گوهرشاد به هنگام شدت گرفتن بیماری شاهرخ، امیر جلال‌الدین فیروزشاه (قدرتمندترین امیر شاهرخ) را واداشته تا با میرزا علاءالدوله نوه شاهرخ بیعت کند. محمدجوکی از این اقدام مادرش بسیار ناراحت شد.^۱ این شرایط همواره محمدجوکی را بسیار می‌آزرد، تا اینکه وی در سال ۸۴۹ هجری (یک سال پیش از مرگ شاهرخ) از دنیا رفت.^۲

همان گونه که پیش‌تر اشاره شد، بر اثر اعمال نفوذ گوهرشاد، جایگاه و بیشتر دارایی‌های بایسنقر به فرزندش علاءالدوله رسید و دو پسر دیگرش بی‌نصیب ماندند. با این حال سلطان محمد (برادر علاءالدوله) تلاش بسیاری کرد تا توانایی‌ها و قابلیت‌های خود را به اثبات برساند. شاهرخ نیز هنگامی که نشانه‌های لیاقت و رشادت را در او دید، تصمیم گرفت او را حاکم یکی از ولایات مهم قلمروش کند. امرا و ارکان دولت نیز در این باره با او هم‌نظر بودند، اما گوهرشاد با این تصمیم شاهرخ مخالفت کرد.^۳ سرانجام به پیشنهاد گوهرشاد، حکومت نواحی قم، ری، سلطانیه و قزوین به سلطان محمد واگذار شد تا از پایتخت و خزانه دور بماند و پس از مرگ شاهرخ، ملک و مال به راحتی در اختیار علاءالدوله قرار گیرد.^۴

پیش‌بینی گوهرشاد تحقق یافت: سلطان محمد در سال ۸۴۹ هجری از ناحیه‌ای که شاهرخ برای او تعیین کرده بود، پا را فراتر نهاد و سر به شورش برداشت و همدان و اصفهان را تصرف کرد. شاهرخ با مشورت امیران و وزیرانش تصمیم گرفت با سلطان محمد صلح کند و حکمرانی آن نواحی را به صورت رسمی به او بسپارد، اما گوهرشاد به این کار راضی نشد و تنها چاره کار را عزل سلطان محمد از راه نظامی عنوان کرد. سرانجام شاهرخ به اصرار گوهرشاد و برخلاف میل باطنی‌اش، سپاهی آماده کرد و به قصد نبرد با سلطان محمد عازم غرب ایران شد.^۵

شاهرخ در طی لشکرکشی به غرب ایران، کمی پس از اعدام چند تن از سادات و علمای اصفهان به جرم همکاری با سلطان محمد، در سال ۸۵۰ هجری در نزدیکی ری از دنیا رفت. گوهرشاد نیز برای جلب خاطر الغ بیک حاکم سمرقند - که تنها پسر زنده شاهرخ بود - از فرزند وی عبداللطیف خواست که فرماندهی لشکر را برعهده گیرد. عبداللطیف پذیرفت و پیکی به سوی سمرقند فرستاد و

۱. سمرقندی، مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص ۵۶۵.

۲. همان، ص ۵۷۶.

۳. سمرقندی، دولت‌شاه، تذکره الشعراء، ص ۴۵۶.

۴. طهرانی، کتاب دیار بکر، ص ۳۱۷ - ۳۱۶.

۵. سمرقندی، دولت‌شاه، تذکره الشعراء ص ۴۵۶؛ میرخواند، تاریخ روضه الصفا، ج ۶ ص ۷۳۰.

پدرش را از اوضاع آگاه کرد. هنگامی که لشکریان چند منزل به سوی خراسان حرکت کردند، «جمعی مردم شریز فتنه‌انگیز» به میرزا عبداللطیف گفتند که گوهرشاد با همراهی ترخانین اندیشه توطئه ای را در سر می‌پرورانند. عبداللطیف که از علاقه گوهرشاد به علاءالدوله خبر داشت، این هشدار را بسیار جدی گرفت و گوهرشاد و ترخانین و تمام کسانی را که از آنان بیمناک بود، دستگیر و زندانی کرد.^۱

از سوی دیگر، گوهرشاد که در پی به سلطنت رساندن علاءالدوله بود، با فرستادن پیکری به سوی هرات، نوه اش را از مرگ شاهرخ آگاه کرده بود. علاءالدوله پس از شنیدن خبر مرگ شاهرخ، ظاهراً تصمیم داشت عمویش الغ بیک را به عنوان جانشین شاهرخ به رسمیت بشناسد، اما چون اخبار دستگیری گوهرشاد و ترخانین به او رسید، از فرصت استفاده کرد و علم استقلال برافراشت. او یکی از شاهزادگان تیموری را به همراه دو تن از امرای ترخانی در رأس سپاهی برای آزاد کردن گوهرشاد و دیگر امرای ترخانی، به جانب نیشابور روانه کرد و بدین ترتیب گوهرشاد آزاد شد. علاءالدوله سپس فرمان داد تا عبداللطیف میرزا را در قلعه اختیارالدین زندانی کنند.^۲

حکومت علاءالدوله در هرات چندان نپایید؛ زیرا الغ بیک در سال ۸۵۲ هجری از سمرقند به قصد تسخیر هرات حرکت کرد و او را شکست داد.^۳ پس از این شکست، علاءالدوله به همراه گوهرشاد و امیران و سپاهیان که بالغ بر ده هزار نفر بودند، به غرب ایران رفتند و در اصفهان به سلطان محمد پیوستند.^۴ سلطان محمد با وجود رقابت‌های سیاسی که بین آنان وجود داشت، از برادر و مادر بزرگش به گرمی استقبال کرد. در این زمان گوهرشاد - که همواره در صدد بود دوباره علاءالدوله را در هرات بر تخت سلطنت بنشانند - سلطان محمد را قانع کرد تا خراسان را تسخیر کند،^۵ اما تسلط سلطان محمد بر هرات موقتی بود.^۶

گوهرشاد در سال ۸۶۱ هجری بار دیگر در مرکز رخدادهای سیاسی قرار گرفت و این بار موضوع، انتخاب جانشین برای نوه اش میرزا ابوالقاسم بایر بود. از یک سو، امرای او پس از مشورت، پسرش شاه محمود میرزا را که در آن زمان تنها یازده سال داشت، به جانشینی برگزیدند و در هرات بر تخت سلطنت نشاندند. از سوی دیگر، سلطان ابراهیم میرزا فرزند علاءالدوله، با شنیدن خبر مرگ بایر، به

۱. بنگرید به: سمرقندی، مطلع سمدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص ۶۰۱ - ۵۹۹.

۲. بنگرید به: همان، ص ۶۰۹ - ۶۰۵.

۳. همان، ص ۶۴۴.

۴. طهرانی، کتاب دیاربکره، ص ۲۹۶.

۵. همان، ص ۳۱۸.

۶. همان؛ نیز بنگرید به: سمرقندی، مطلع سمدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص ۶۹۴ - ۶۸۹.

ادعای سلطنت برخاست.^۱ امیران ترخانی درباره مصلحت این دو شاهزاده مشورت کردند و سرانجام کار را به حُسن تدبیر گوهرشاد واگذار کردند. گوهرشاد تصمیم گرفت میان دو شاهزاده صلح شود. به این منظور، تُرکان شاه که از نوکران گوهرشاد بود، با طرفین گفتگو کرد و از تمام امیران تعهد کتبی گرفت که بر این صلح پایبند بمانند.^۲

در همین احوال، «بعضی مردم بدسیرت آغاز فتنه و فساد کرده»، به امیر شیرحاجی - مشاور اعظم شاه محمود - گفتند که اگرچه قرار بر صلح شده است، محبت و علاقه گوهرشاد نسبت به میرزا علاءالدوله و فرزند او سلطان ابراهیم همچون آفتاب تابان بر همگان روشن است. از سوی دیگر، امرای ترخانی نیز همواره در کنار گوهرشاد بوده‌اند و هیچ کس آنان را به خاطر متحدان و نیروها و اموال فراوانی که در اختیار دارند، نمی‌تواند شکست دهد. امیر شیرحاجی از این مسئله بسیار نگران شد و تصمیم گرفت تا پیش از آنکه امیران ترخانی با همدستی گوهرشاد بر ضد وی توطئه کنند، پیش‌دستی کرده، آنان را با نیرنگ از سر راه بردارد. او به این منظور، هنگام تجمع امرای ترخانی در باغ زاغان برای مشورت، با نوکران خود بر آنها هجوم بُرد و تعدادی از آنان را کشت، اما خودش نیز زخم برداشت و گریخت. دو تن از ترخانیان که توانسته بودند از آن مهلکه جان سالم به در ببرند، سلطان ابراهیم میرزا را از ماجرا باخبر ساختند. سلطان ابراهیم پس از شنیدن این خبر به قصد جنگ عازم هرات شد. میرزا شاه محمود نیز به مشهد گریخته بود. با پیش آمدن این شرایط، گوهرشاد با کمک نظامیان همراه خود، بر شهر مسلط شد و کمی بعد، سلطان ابراهیم میرزا در هرات بر تخت سلطنت نشست.^۳

سلطنت سلطان ابراهیم میرزا چندان به طول نینجامید؛ زیرا در همان سال ابوسعید تیموری از ماوراءالنهر به سوی هرات لشکر کشید و سلطان ابراهیم، شهر را ترک کرد. ابوسعید بدون زحمت وارد هرات شد و بر تخت سلطنت نشست. او با گوهرشاد رفتار بسیار احترام‌آمیزی داشت. با این حال چندی نگذشت که جمعی از مفسدان، ابوسعید را نسبت به دسیسه‌های گوهرشاد و همکاری مخفیانه وی با ابراهیم میرزا، بدبین ساختند و به وی پیشنهاد کردند که برای همیشه خود را از جانب مکر و توطئه گوهرشاد آسوده خاطر کند. سرانجام سلطان ابوسعید تیموری در نهم ماه رمضان سال ۸۶۱ هجری گوهرشاد را به قتل رساند و برای همیشه به زندگی پر فراز و نشیب سیاسی این زن پایان داد.^۴

۱. اسفزاری، *روضات الجنات*، ص ۱۹۰ - ۱۸۹.

۲. سمرقندی، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، ج ۲، ص ۷۹۷ - ۷۹۶.

۳. همان، ص ۷۹۹ - ۷۹۷.

۴. همان، ص ۸۱۰.

سلطان ابوسعید با کشتن گوهرشاد ضربه سختی بر نیروهای ترخانی - که مهم‌ترین رقیب سیاسی او بودند - وارد ساخت و توانست در طول دوازده سال پس از آن، حکومت نسبتاً با ثباتی در ماوراءالنهر، خراسان و ایران مرکزی برقرار سازد. از این سو، امرای ترخانی و شاهزادگانی که از حمایت گوهرشاد برخوردار بودند، به صف مخالفان ابوسعید پیوستند و در پی فرصتی بودند تا به او ضربه بزنند. در سال ۸۷۳ هجری ابوسعید طی جنگی که در ناحیه آذربایجان با امیرحسن بیک آق قویونلو (۸۸۲ ق) داشت، اسیر شد. به گفته دولت‌شاه سمرقندی، «سرانجام برخی اُمرای ترَاخَنه که جهت خون گوهرشاد بیگم کینه قدیم از او در دل داشتند، امیرحسن بیک را به قتل آن پادشاه کامکار راضی کردند»^۱

پس از مرگ سلطان ابوسعید، رقابت اصلی برای جانشینی او میان دو نفر بود: سلطان حسین بایقرا (۹۱۱ ق) از نوادگان عمرشیخ، و یادگارمحمد (۸۷۳ ق) از نوادگان شاهرخ. یادگارمحمد سال‌ها پیش از آن تاریخ، به اشاره عمه‌اش پاینده سلطان بیگم - که به تعبیر خواندمیر «ملکه فاضله عاقله بود و در تربیت برادرزاده سعی بلیغ می‌نمود» - به خدمت میرزا جهانشاه قراقویونلو (۸۷۲ ق) درآمد و پس از کشته شدن او به امیرحسن بیک پیوست. وی در نزد هر دو، بسیار مورد احترام بود. امیرحسن بیک پس از کشته شدن ابوسعید تیموری، تعدادی از امرای خراسان و همچنین یک سپاه بزرگ را با یادگارمحمد همراه نمود و او را به تسخیر قلمرو موروثی‌اش - که در اختیار سلطان حسین بایقرا بود - ترغیب کرد.^۲ یادگارمحمد با سپاهش به ناحیه طوس رسید و منتظر فرصتی مناسب برای حمله به هرات شد. از سوی دیگر، عمه او پاینده سلطان بیگم که درصدد به سلطنت رساندن برادرزاده‌اش بود، در موقعیتی مناسب که سلطان حسین در هرات حضور نداشت، از خانه‌اش در بیرون هرات به باغ شهر درآمد و با همراهی جمعی از امیران - که آنان را از پیش با خود همراه کرده بود - هرات را تصرف کرد و نقاره پیروزی زد. در روز جمعه ششم محرم سال ۸۷۵ هجری نیز خطبه به نام یادگارمحمد خوانده شد.^۳ پس از این اتفاقات، یادگارمحمد به سرعت خود را به هرات رساند و بزرگان و سادات و اشراف هرات نیز به استقبال او رفتند. مقرر شد در خطبه، ابتدا برای دوام حکومت امیرحسن بیک دعا شود و آنگاه نام یادگارمحمد برده شود. میرزا یادگارمحمد سال‌ها دور از هرات به سر برده بود و آشنایی چندانی با دربار هرات نداشت؛ از این رو پس از آنکه شخصی را به عنوان مسئول دیوان منصوب کرد، اداره امور را به عمه‌اش پاینده سلطان واگذار کرد و خود به جشن و

۱. همو، *دولت‌شاه، تذکره الشعراء*، ص ۵۴۱؛ طهرانی، *کتاب دیاربکره*، ص ۴۹۱.

۲. خواندمیر، *حیب السیر*، ج ۴، ص ۱۳۹.

۳. سمرقندی، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، ج ۲، ص ۱۰۳۷.

خوشگذرانی پرداخت.^۱ اما اوضاع مطابق میل سلطان محمد و عمه‌اش پاینده سلطان پیش نرفت؛ زیرا سلطان حسین خیلی زود و در حمله‌ای غافلگیرانه، او را شکست داد و به قتل رساند.^۲ سلطان حسین پس از آنکه در سال ۸۷۵ هجری دوباره بر هرات مسلط شد، افرادی را که به یادگارمحمد کمک کرده بودند، مجازات نمود و پاینده سلطان را نیز زندانی کرد، اما پس از دو سه روز به شفاعت زنان حرمسرا، وی را آزاد ساخت.^۳

دوره سلطنت طولانی سلطان حسین بایقرا (حک ۹۱۱ - ۸۷۳ ق) همراه با ثبات سیاسی بود. در سال‌های پایانی سلطنت سلطان حسین و با پدیدار شدن آثار پیری و ناتوانی در او، تلاش‌های همسر پرنفوذش خدیجه بیگم برای فراهم کردن مقدمات جانشینی پسرش مظفرحسین میرزا (۹۱۳ ق) آغاز شد. سلطان حسین بایقرا در سال ۹۰۳ هجری بر اثر فشارهای همسرش خدیجه بیگم، حکومت استرآباد (گرگان کنونی) را به پسر او مظفرحسین میرزا واگذار کرد. در آن زمان، استرآباد در اختیار محمدمؤمن میرزا، نوه سلطان حسین بود. وی ابتدا تصمیم داشت از فرمان جدش پیروی کند و به استقبال عمویش مظفر حسین میرزا برود و خزانه را به او تسلیم کند. اما هنگامی که فرمان پدرش بدیع‌الزمان میرزا (۹۱۹ ق) مبنی بر جمع‌آوری سپاه و مقاومت نظامی به او رسید، از تصمیم خود منصرف شد. در نتیجه کار به جنگ کشید و محمدمؤمن میرزا شکست خورد و اسیر شد و مظفرحسین میرزا او را به سوی هرات فرستاد.^۴

هنگامی که خبر نزدیک شدن محمدمؤمن میرزا در هرات پیچید، جمعیت زیادی از زن و مرد و پیر و جوان به استقبال او شتافتند.^۵ مقرر شد شاهزاده را در قلعه اختیارالدین هرات زندانی کنند. مسئول محافظان قلعه خبر ازدحام مردم را به اطلاع سلطان حسین - که در آن زمان بیرون از هرات اقامت داشت - رساند. خدیجه بیگم که محبوبیت مردمی محمدمؤمن میرزا را مانعی بزرگ بر سر راه جانشینی فرزندش می‌دانست، تصمیم گرفت به هر روش ممکن، او را از میان بردارد. به این منظور، با همراهی برخی دیوانیان، زمانی که سلطان حسین کاملاً مست بود، دستور قتل محمدمؤمن میرزا را از او گرفتند. صبح روز بعد هنگامی که سلطان حسین از حکم شب گذشته خود آگاه شد، پیکری به جانب قلعه روانه کرد و دستور داد که آسیبی به نوه‌اش نرسد. اما کار از کار گذشته بود؛ زیرا بنا بر

۱. خواندمیر، حبیب السیر، ج ۴، ص ۱۴۷.

۲. همان، ص ۱۵۱.

۳. سمرقندی، مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص ۱۰۴۶.

۴. خواندمیر، حبیب السیر، ج ۴، ص ۲۱۴.

۵. واصفی، بدایع الوقایع، ج ۲، ص ۳۳۳.

تأکید خدیجه بیگم، حکم قتل شاهزاده در همان شب گذشته اجرا شده بود.^۱

بدیع‌الزمان میرزا پسر ارشد سلطان حسین بایقرا پس از شنیدن خبر قتل فرزندش محمد مؤمن میرزا، بسیار برآشفته و تصمیم به انتقام گرفت. بدین منظور، وی لشکری بزرگ فراهم آورد. سلطان حسین نیز برای مقابله با اقدامات احتمالی او لشکری آماده کرد و به جانب قندهار فرستاد.^۲ علاوه بر بدیع‌الزمان میرزا، برخی از دیگر شاهزادگان تیموری که در نواحی مختلف خراسان حکومت می‌کردند، از مکر و توطئه خدیجه بیگم نگران شدند و دست به شورش زدند. محمدحسین میرزا یکی از فرزندان سلطان حسین، در اواخر سال ۹۰۳ هجری با سپاهش به استرآباد لشکر کشید و پس از شکست مظفرحسین میرزا، بر آنجا مسلط شد.^۳ سلطان حسین پس از تلاش‌های بسیار سرانجام توانست با فرزندان شورشی‌اش مصالحه کند. بدیع‌الزمان میرزا اگرچه در سال ۹۰۴ هجری با پدرش صلح کرد و از جانب او به حکومت سیستان و فراه منصوب شد، هیچ‌گاه به‌طور کامل از پدرش اطاعت نکرد. سلطان حسین بایقرا در سال ۹۰۹ هجری به قصد مطیع ساختن بدیع‌الزمان میرزا عازم شبرغان در شمال افغانستان کنونی^۴ شد. بدیع‌الزمان هم‌زمان با نزدیک شدن پدرش، پیکی به سوی او روانه و اعلام کرد که اگر پدرش از خطاهای گذشته او چشم‌پوشی کرده و سلامتِ جان او را تضمین کند، حاضر است دست از نافرمانی بردارد و به حضور او برسد. سلطان حسین از این پیغام پسرش شادمان شد و دستور داد تا مقدمات کار هرچه سریع‌تر آماده شود. اما در آن احوال، با صلاح‌دید خدیجه بیگم و بعضی امراء، سلطان حسین را از ملاقات با فرزندش منع، و آن را به وقت دیگری موکول کردند.^۵

سلطان حسین بایقرا در سال ۹۱۱ هجری درگذشت. پس از برگزاری مراسم تدفین و سوگواری، امرا و ارکان دولت درباره تعیین جانشین او به مشورت نشستند، جلسات متعددی تشکیل دادند. موضوع مورد اختلاف این بود که آیا بدیع‌الزمان میرزا را مستقلاً به سلطنت برگزینند، یا آنکه مظفرحسین میرزا را نیز در این امر با او شریک گردانند. در این میان، خدیجه بیگم که مادر مظفرحسین میرزا بود و «اعتبار و اختیار تمام داشت»، به همراه اولاد امیر شجاع‌الدین محمد برندق برلاس تصمیم گرفتند که بدیع‌الزمان میرزا مستقلاً سلطنت نکند. از این رو در مسجد جامع هرات خطبه به نام هر دو شاهزاده خوانده شد.^۶

۱. خواندمیر، *حیب السیر*، ج ۴، ص ۲۱۴.

۲. همان، ص ۲۱۵.

۳. همان، ص ۲۳۹.

۴. *اطلس جامع گیتاشناسی*، ص ۴۱ و ۹۰ - ۸۹.

۵. خواندمیر، *حیب السیر*، ج ۴، ص ۳۰۱.

۶. همان، ص ۳۶۴ - ۳۶۳.

اقدامات تدافعی و تهاجمی علیه دشمنان

زنان دربار، گاه در مقابله با دشمنان خاندان تیموری و از میان برداشتن آنان نقش بسزایی داشتند. زنان حتی گاه در جنگ‌ها شرکت می‌جستند.^۱ قُتُلُغُ ترکان آغا، خواهر بزرگ تیمور، همواره او را یاری می‌کرد. تیمور در اوایل کار خود، یک بار که از سوی دشمنانش تحت تعقیب قرار گرفته بود، به منزل این خواهرش در سمرقند پناه برد و ۴۸ روز در آنجا مخفی شد.^۲ اقدام دیگر این زن علیه دشمنان برادرش، در قضیه مرگ دختر تیمور به نام آکه بیکی در سال ۷۸۴ هجری بود. تیمور که در ماوراءالنهر بود، چنان اندوهگین شد که گوشه‌نشینی اختیار کرد. کمی بعد خبر رسید خواجه علی مؤید، هم‌پیمان تیمور، در سبزوار محاصره شده و یکی دیگر از دشمنان تیمور نیز شورش کرده است. هیچ کس از امیران تیمور جرئت نمی‌کرد خلوت تیمور را به هم زنده و این خبر را به او بدهد. در این وقت قتلغ ترکان آغا «که بر مزاج امیر صاحب قران تسلطی تمام داشت»، قدم پیش نهاد و با نرمی شروع به نصیحت‌های عاقلانه کرد و تیمور را دلداری داد. او پس از دادن اخبار جدید به برادرش، از تیمور خواست تا به تدبیر امور مملکت مشغول شود و دشمنان را گوش مالی دهد. تیمور نیز سخنان خیرخواهانه خواهرش را پذیرفت و پس از آماده کردن لشکر، به جانب سبزوار شتافت.^۳

امیرقرايوسف قراقویونلو (۸۲۳ ق) در سال ۸۱۸ هجری شهر سلطانیه را که بخشی از قلمرو شاهرخ بود، تصرف کرد. کمی بعد امیرسعدوقاص (۸۲۱ ق) حاکم دست‌نشانده شاهرخ در قم، در اقدامی آشکار علیه او، به امیرقرايوسف پیوست. وی چندی بعد تصمیم گرفت تا خانواده و دارایی هایش را به نزد خود بیاورد. برای این منظور، امیرقرايوسف چند نفر از بزرگان دربارش را برای آوردن خانواده سعدوقاص روانه قم کرد. آقاییگی (دختر میرانشاه) همسر سعد بن وقاص که از همان ابتدا با پیوستن شوهرش به قرايوسف مخالف بود، در پی راهی بود تا با این فرستادگان نرود. از این رو، نوکران خود را مسلح گردانید و فرستادگان قرايوسف را به قتل رساند و سپس سرهایشان را به هرات نزد شاهرخ فرستاد. شاهرخ این اقدام شجاعانه او را بسیار تحسین کرد و نیروهایی کمکی به همراه هدایایی فراوان به‌سویش فرستاد.^۴

شاهرخ در اواخر عمر به قصد سرکوب نوه نافرمانش سلطان محمد (۸۵۵ ق) به غرب ایران لشکر کشید. او در این سفر به توصیه و اصرار گوهرشاه، دستور قتل تعدادی از سادات و علمای اصفهان را

۱. آکا، تیموریان، ص ۲۳۰.

۲. شامی، ظفرنامه، ج ۱، ص ۲۱.

۳. همان، ص ۸۷ - ۸۶؛ نطنزی، منتخب التواریخ، ص ۲۴۱ - ۲۴۰.

۴. حافظ ابرو، زبده التواریخ، بخش دوم، ص ۵۹۰.

به اتهام همکاری با سلطان محمد صادر کرد؛ اقدامی که بی‌سابقه بود و هرگز از جانب مردم پذیرفته نشد^۱ و اغلب نویسندگان آن روزگار نیز آن را نکوهیدند.^۲ حتی تیمور که به اندازه شاهرخ داعیه دینداری نداشت و در طول عمرش دست به کشتارهای بی‌رحمانه زیادی زده بود، همواره سادات و علما را محترم می‌داشت.

دو سال پس از مرگ سلطان حسین بایقرا (۹۱۱ ق)، شییک خان ازبک (۹۱۶ ق) با سپاهی انبوه به قصد پایان دادن کار تیموریان به خراسان لشکر کشید. محمود واصفی که خود در آن زمان در هرات بود، توصیف دقیقی از این واقعه و تلاش‌های خدیجه بیگم برای مقابله با سپاه ازبک به دست داده است: شییک خان ازبک پس از شکست سپاه تیموری، خود را به نزدیک هرات رساند. بدیع‌الزمان و مظفرحسین که یارای مقاومت در خود ندیدند، از برابر او گریختند، ولی خدیجه بیگم مادر مظفرحسین میرزا که در هرات بود، برای حفظ تاج و تخت پسرش به سرعت بزرگان هرات را به نزد خود فراخواند و از آنان خواست که در این شرایط سخت، فرزندان را تنها نگذارند. اما بزرگان هرات که مرعوب شییک خان شده بودند، به بهانه بی‌کفایتی آن دو شاهزاده، با خدیجه بیگم همراهی نکردند^۳ و بدین ترتیب تلاش این زن برای نجات سلسله تیموری به نتیجه نرسید.

نتیجه

زنان در وقایع سیاسی دوره تیموری نقش بسیار فعالی ایفا می‌کردند. شماری از آنان در عزل و نصب‌ها، به تخت نشستن شاهزاده‌های مورد نظر خود، واسطه شدن برای برقراری صلح یا فرونشاندن خشم سلطان، بسیار اثرگذار بودند. از بین ایشان گوهرشاد آغا همسر شاهرخ و خدیجه بیگم همسر حسین بایقرا درخور اعتنایند.

نقش گوهرشاد آغا در هر دو جنبه مثبت و منفی درخور توجه است. وی در موارد متعدد برای حفظ جان امیران و درباریان، نزد شاهرخ و شاهزادگان تیموری شفاعت می‌کرد که همواره با دیده قبول بدان نگرسته می‌شد. در عوض، وی با اصرار زیاد موجب قتل عده‌ای از علما و سادات اصفهان شد که متهم به همکاری با سلطان محمد (شاهزاده شورشی) بودند. او در عرصه اداره امور در سراسر دوره شاهرخ با کمک امیران ترخانی نقش مؤثری در آرامش و رونق قلمرو تیموریان در شرق ایفا کرد. به سبب همین قدرت زیاد، او پس از مرگ شاهرخ، نوه‌هایش علاءالدوله و ابراهیم میرزا را پس از

۱. سمرقندی، دولتشاه، تذکره الشعراء، ص ۳۷۸.

۲. نوایی، تعلیقات بر احسن التواریخ، ص ۷۰۱ و ۷۵۵.

۳. واصفی، بدایع الوقایع، ج ۲ ص ۲۸۰.

مرگ ابوالقاسم به قدرت رساند. سرانجام این بانوی قدرتمند، قربانی جاه‌طلبی‌ها و دخالت‌های بی‌شمار خود گردید و در آغاز سلطنت ابوسعید، از بیم فتنه‌انگیزی مجدد کشته شد. خدیجه بیگم نیز ظاهراً متهم بود که شماری از دشمنان سیاسی خود را با زهر به قتل رسانده است. وی مانع ایجاد اتحادی قوی میان سلطان حسین بایقرا با فرزندانش علیه ازبکان گردید. او پس از مرگ همسرش با حمایت‌های بسیار از فرزندش مظفر حسین میرزا، موجبات تقسیم قدرت بین شاهزادگان تیموری (عدم‌اجماع بر روی یک تن) را فراهم ساخت؛ امری که راه را برای ازبکان تازه نفس و قدرتمند بسیار هموار کرد و آنان با اولین حمله طومار دولت ازهم‌پاشیده تیموری را درهم پیچیدند.

منابع و مأخذ

۱. آکا، اسماعیل، تیموریان، ترجمه اکبر صبوری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰.
۲. ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
۳. ابن عربشاه، زندگی شگفت‌آور تیمور (ترجمه کتاب عجایب المقدور فی اخبار تیمور)، ترجمه محمدعلی نجاتی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
۴. اسفزاری، معین‌الدین محمد زُمجی، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، تصحیح سید محمد کاظم امام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹.
۵. اطلس جامع گیتاشناسی ۹۰ - ۸۹، زیر نظر سعید بختیاری، تهران، مؤسسه گیتاشناسی، ۱۳۸۹.
۶. بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ، الغ بیک و زمان وی (امپراتوری مغول و دولت چغتائی)، ترجمه حسین احمدی پور، بی‌جا، کتابفروشی چهر، بی‌تا.
۷. بیانی، شیرین، زن در ایران عصر مغول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.
۸. جنابی، اعظم، «شخصیت گوهرشاد»، تاریخ پژوهی، ش ۲۸ و ۲۹، پاییز و زمستان ۱۳۸۵.
۹. حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله، زیده التواریخ، بخش اول (مشمول بر وقایع ۷۳۶ تا ۸۰۷ ق)، تصحیح و تعلیقات سید کمال حاج سیدجوادی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۰. _____، زیده التواریخ، بخش دوم (مشمول بر وقایع ۸۰۷ تا ۸۳۰ ق)، تصحیح و تعلیقات سید کمال حاج سیدجوادی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نشر نی، ۱۳۷۲.
۱۱. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین حسینی، تاریخ حبیب السیر، تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۶۲.

۱۲. _____، *دستورالوزراء*، تصحیح سعید نفیسی، تهران، اقبال و شرکاء، ۲۵۳۵.
۱۳. دوغلات، میرزامحمدحیدر، *تاریخ رشیدی*، تصحیح عباسقلی غفاری فرد، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۳.
۱۴. روملو، حسن، *احسن التواریخ*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۴۹.
۱۵. رویمر، هانس روبرت، *ایران در راه عصر جدید*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
۱۶. سمرقندی، دولتشاه، *تذکره الشعراء*، تصحیح محمد عباسی، تهران، کتابفروشی بارانی، بی تا.
۱۷. سمرقندی، عبدالرزاق، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
۱۸. شامی، نظام الدین، *ظفرنامه*، تصحیح فلکس تاؤر، پراگ، مؤسسه شرقیه چکوسلواکی، ج ۱، ۱۹۳۷؛ ج ۲، ۱۹۵۶.
۱۹. شریک امین، شمیم، *فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول*، بی جا، فرهنگستان ادب و هنر ایران، ۱۳۵۷.
۲۰. طهرانی، ابوبکر، *کتاب دیار بکره*، تصحیح نجاتی لوغال، مقدمه فاروق سومر، تهران، طهوری، ۱۳۵۶.
۲۱. غفرانی، علی، «ترخان»، *دانشنامه جهان اسلام*، زیر نظر حداد عادل، جلد ۷، تهران، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، ۱۳۸۲.
۲۲. فصیح خوافی، احمدبن جلال الدین، *مجمعل فصیحی*، تصحیح محمود فرخ، مشهد، کتابفروشی باستان، ۱۳۳۹.
۲۳. کلاویخو، روی گونزالس، *سفرنامه کلاویخو*، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.
۲۴. محقق داماد، مصطفی، «برات»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۱.
۲۵. مدیرشانهچی، کاظم، «گوهرشاد»، *نامه آستان قدس*، دوره هشتم، ش ۳، ص ۱۰۹ - ۸۹.
۲۶. مستوفی بافقی، محمد مفید، *جامع مفیدی*، به کوشش ایرج افشار، تهران، کتابفروشی اسدی، ۱۳۴۲.
۲۷. منز، بناتریس فوربز، *برآمدن و فرماتروایی تیمور (تاریخ ایران و آسیای مرکزی در سده های هشتم و نهم هجری)*، ترجمه منصور صفت گل، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷.
۲۸. _____، *قدرت، سیاست و مذهب در ایران عهد تیموری*، ترجمه جواد عباسی، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۹۰.

- ۱۲۰ □ فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، س ۶، تابستان ۹۴، ش ۱۹
۲۹. میرخواند، محمدبن خاوندشاه، *تاریخ روضه الصفا*، تهران، کتابفروشی های مرکزی، خیام، بیروز، ۱۳۳۹.
۳۰. نطنزی، معین الدین، *منتخب التواریخ معینی*، به اهتمام پروین استخری، تهران، اساطیر، ۱۳۸۳.
۳۱. واصفی، زین الدین محمود، *بدایع الوقایع*، تصحیح الکساندر بلدروف، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
۳۲. وثیق، منصوره، *دنانیر سیر دینار در تاریخ پولی ایران*، تبریز، ستوده، ۱۳۸۶.
۳۳. یزدی، شرف الدین علی، *ظفرنامه*، تصحیح محمد عباسی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۶.

تصاویر



مجموعه آرامگاهی شاه زنده، سمرقند.

منبع <http://en.wikipedia.org/wiki/File:Shakh-i-Zinda.jpg>



آرامگاه گوهرشاد (پس از بازسازی)، هرات. (از کتاب مسجد و موقوفات گوهرشاد)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی